

ادبیات تطبیقی و مفهوم امروزی آن

منصور پیرانی

چکیده

نزدیک به دو قرن است که از پیدایش دانش « ادبیات تطبیقی » در جهان دانش و اندیشه می‌گذرد. در این مدت منتقدان موافق و مخالف زیادی را در دامن خود پروده است، در دانشگاه‌های بسیاری از کشورها کرسی ادبیات تطبیقی بنیاد نهاده شده است و با وجود آن که اندیشمندان و صاحب‌نظران از همان آغاز پیدایش و شکل‌گیری این دانش برای تعریف و تبیین مفهوم ادبیات تطبیقی وقت و نیروی فراوان صرف کردند اما بحث و مجادله‌ها در این زمینه همچنان ادامه دارد و هنوز هم مفهوم واحدی از ادبیات تطبیقی که آگاهان و علاقه‌مندان را خرسند کند، به دست نیامده است، اندیشمندان و منتقدان کشورهایی که دارای ادبیات ریشه‌دار و پر بار هستند، در کنار این تلاش‌ها از این دانش نوپا برای ترویج اندیشه و آثار ادبی خود بهره‌ها گرفتند و شاعران و نویسندگانشان را به ملت‌های دیگر شناساندند و از اندیشه و آثار و چهره‌های ادبی ملت‌های دیگر در جهت بارورتر کردن ادبیات و فکر و فرهنگشان سودها بردند، به نظر می‌آید که گستردگی قلمرو دانش ادبیات تطبیقی از یک سو و نوع نگرش ملت‌ها به ادبیات و برداشت از آن و تفاوت‌های فکری و فرهنگی از سوی دیگر موجب شده است که رسیدن به تعریف و مفهومی واحد از ادبیات تطبیقی نزد صاحب‌نظران دشوار باشد، این مختصر نه برای گره‌گشایی از این معضل - که البته به جای خود لازم و سودمند است - بلکه کوششی است به حد وسع، که این روند را بر اساس پاره‌ای نظریه‌ها و با توجه به دو رویکرد متفاوت در عرصه‌ی پژوهش‌های تطبیقی ترسیم کند.

کلید واژه‌ها :

ادبیات ، ادبیات تطبیقی ، روابط ادبی ، فرهنگ ، ملت ، هویت ملی ، ملی‌گرایی .

در آمد

درست است که زادگاه ادبیات تطبیقی کشور فرانسه است و پژوهشگران فرانسوی نخستین کسانی بودند که در این شیوه به تحقیق پرداختند. و آنجا بود که فرانسوا آبل ویلمان Francois Abel Vilemain به سال (۱۸۲۸) میلادی در کلاسهای درس خود از تأثیر متقابل ادبیات انگلیسی، ایتالیایی، و فرانسوی بر یکدیگر سخن گفت و برای نخستین بار اصطلاح «ادبیات تطبیقی» را به کار برد. و بعد از او ژان ژاک امپیر به سنجش ادبیات شرق و غرب پرداخت و دانشجویان خود را به پژوهش در ادبیات ملت‌های دیگر برانگیخت؛ اما واقعیت این است که «ادبیات تطبیقی» همانند «ادبیات» از آن ملت‌هاست. و همانگونه که ادبیات همزاد انسان است، ادبیات تطبیقی نیز همزاد اندیشه و زبان انسان است. از آن روز که انسان زبان به سخن گشود و اقوام و ملته پدید آمدند، ادبیات تطبیقی نیز به وجود آمد. هر ملتی - نخبگان و اندیشمندان هر ملت - با دیدگاهی خاص که محصول عوامل و عناصر گوناگونی چون: محیط، نژاد، وراثت، زمان، زبان، فرهنگ و ... است، به ادبیات نگاه می‌کند و بنا به درک و دریافت خود اثر یا آثاری پدید می‌آورد.

مفهوم « ادبیات تطبیقی » از نظر موافقان و مخالفان:

با توجه به آنچه گفته شد و همچنین با در نظر گرفتن قلمرو گسترده‌ی ادبیات، طبیعی

می‌نماید که تعریف و مفهوم واحدی از «ادبیات تطبیقی» که به اجماع مورد پسند و پذیرش

صاحب نظران و منتقدان باشد - همچنان که برای خود «ادبیات» - به دست نیاید و مفهوم این اصطلاح حتی در میان بزرگان این دانش محلّ نزاع باشد. با نگاهی به مجموع تعریف‌های ارائه شده (بر اساس منابع قابل دسترس) می توان گفت که نکته‌ی مشترک و مورد اتفاق همه‌ی صاحب‌نظران این دانش، همان است که ژان ژاک آمپر و پژوهشگران ادبیات تطبیقی بعد از او، به ویژه ام. اف. گویارد در عمل و نظر بدان پرداختند «بررسی روابط ادبی میان ملتها.»^۱ این مفهوم بعدها گسترش می یابد و بعد از پشت سر نهادن فراز و فرودها و مجادله های فراوان، هنری رماک^۲ بنیانگذار نحله‌ی آمریکایی ادبیات تطبیقی آن را از محدوده‌ی «روابط ادبی» به حوزه های دیگر معارف و علوم انسانی نیز می کشاند.^۳ به هر حال از پژوهشهای انجام گرفته و آثار عرضه شده چنین بر می آید که از میان رویکرد نحله های گوناگون در قلمرو پژوهش‌های تطبیقی، دو گرایش عمده‌ی در این عرصه‌ی چالش بیشتر فعال بوده‌اند: نخست گرایشی که دامنه‌ی پژوهش‌های مربوط به ادبیات تطبیقی را به پژوهش‌های ادبی صرف محدود می‌کند و به حوزه‌های دیگر نمی کشاند. و شرط تطبیق و گسترش زمینه‌ی مطالعاتی آن را «مطالعات زوجی، روابط تاریخی و وجود اثرگذاری و اثرپذیری میان ادبیات و (= آثار ادبی) (ملت‌ها می داند.» (نحله‌ی فرانسوی ادبیات تطبیقی)^۴ دیگر گرایشی که قلمرو مفهوم ادبیات تطبیقی را آنقدر وسیع می‌گیرد که پژوهش‌های تطبیقی نه تنها ادبیات و آثار ادبی ملت‌ها، بلکه دیگر حوزه های فعالیت‌های هنری همچون مجسمه سازی، نقاشی، معماری، موسیقی و ... و حتی قلمرو دیگرشاخه‌های معارف و علوم انسانی رانیز دربرمی گیرد. (نحله‌ی آمریکایی ادبیات تطبیقی)^۵ بنا به آنچه نقل افتاد به نظر می آید رسیدن به مفهوم واحدی از « ادبیات تطبیقی » که همگان یا دست کم، بیشتر پژوهشگران و صاحب نظران برآن همداستان باشند،

دشوار باشد. اما این اختلاف نظرهای آنان را از آن جهت که موجب نزدیکی ملت‌ها به همدیگر می‌گردد - که از مراتب اهمیت و سودمندی ادبیات تطبیقی به شمار است، می‌توان پذیرفت و غنیمت شمرد. این اختلاف نظرها هر چه باشد نباید ما را از تلاش و تکاپو در این عرصه باز دارد. چرا که با توجه به نظر و ستایش بزرگان جهان در عرصه‌ی ادب در طول سالیان و قرن‌های مختلف ادبیات ایران هم در عرصه‌ی فکر و فرهنگ جهانی سهمی برای خود دارد. شناخت و نگهداری و پروردن و بارور کردن آن وظیفه‌ی ایرانی است. و ادبیات تطبیقی می‌تواند راه مطمئن و ارزشمندی در این امر خطیر باشد

نحله‌ی فرانسوی ادبیات تطبیقی :

بی تردید هرکس بخواهد در زمینه‌ی ادبیات تطبیقی کار کند یا مدعی مطالعه و پژوهش در این عرصه باشد، همچنان باید به این پرسش اجتناب ناپذیر که ذهن هر پژوهشگری را به خود مشغول می‌دارد، پاسخ گوید که «ادبیات تطبیقی چیست؟» - پرسشی که از آغاز پیدایش این رشته مطالعاتی مطرح بوده است. - شاید ساده‌ترین پاسخی که به ذهن می‌رسد این باشد که « ادبیات تطبیقی، مطالعه و تتبع در متونی است همسان، با محتوایی همانند یا نزدیک به هم، که در میان ملت‌ها با فرهنگ‌های گوناگون وجود دارد. و دانشی است میان‌رشته‌ای که با انگاره‌ها و الگوهای ارتباطی در ادبیات‌های گوناگون در طول زمان و مکان پیوند دارد.^۹ ماتیو آرنولد (Matthew Arnold) - نخستین کسی که دانش ادبیات تطبیقی را در جامعه‌ی انگلیس مطرح کرد - در سخنرانی افتتاحیه‌ی خود در دانشگاه آکسفورد به سال (۱۸۵۷ م) سخنانی ارائه کرد که امروزه هم ممکن است خیلی‌ها با نظر او همدستان باشند:

« همه جا ارتباط و پیوستگی هست . همه جا شواهد و امثال هست، هیچ حادثه‌ای و هیچ ادبیات منفردی نیست که به اندازه‌ی کافی، جامع و کامل باشد مگر در ارتباط با حوادث دیگر و ادبیات‌های دیگر.»^۶ وارد شدن به قلمرو مطالعه و شناخت فرهنگ‌ها و آثار و اندیشه‌های بشری در واقع همان پرداختن به ادبیات و پژوهش‌های تطبیقی است، همچنان که مطالعه‌ی اثری از ادبیات یک ملت، اثری از ادبیات ملتی دیگر را به ذهن متبادر می‌کند . یا مطالعه‌ی شعری از یک شاعر یا داستانی از نویسنده‌ای، اثر شاعر یا نویسندگانی از ملت دیگر را به خاطر می‌آورد، چنان که شعر کتیبه‌ی « مهدی اخوان ثالث » افسانه‌ی سزیف را به ذهن می‌آورد.^۷ چه بسا از این طریق بتوان سرچشمه‌های بسیاری از آثار و قصه‌های موجود در فرهنگ و آثار ملت‌ها را جست‌وجو کرد و یافت. وقتی مطالعه و پژوهش را آغاز می‌کنیم به سوی تازه‌ترین یافته‌های علمی حرکت می‌کنیم که تداعی‌گرند و در پاره‌ای موارد ایجاد رابطه می‌کنند. دیگر نه با ادبیات منفرد و ادبیات یک ملت که با فضای باز و گسترده‌ی ادبیات‌های دیگر مواجه هستیم که « گوته » شاعر آلمانی از آن به « ادبیات جهانی » (Weltliterature) تعبیر می‌کرد. و با اعتقاد به این که « شعر سرمایه‌ی مشترک همه‌ی افراد بشر است » می‌خواست با آثار ادبی ملت‌های دیگر آشنا شود و در این راستا دیگران را هم به همراهی و همگامی با خود فرا می‌خواند.

با توجه به آنچه گفته شد مفهوم ادبیات تطبیقی از آغاز پیدایش و از زمان اعلام رسمیت آن به عنوان دانشی مستقل، تا دهه‌ی (۱۹۶۰ م) که نظریه‌ی رماک اعلام شد مبتنی بر مقایسه‌ی متون همسان، و بررسی مفاهیم و مضامین مشترک و احیاناً نزدیک به هم بود. اما امروزه در سایه‌ی عرضه‌ی انبوه کتاب و مجلات به بازار جهانی و پیدایش افق دید گسترده، می‌توان از این تصوّر

ابتدایی بعضی‌ها که بدان پایند هستند چشم پوشی کرد. این سخن به این معنا نیست که مناقشات و نزاع‌های منتقدان در خصوص مفهوم ادبیات تطبیقی پایان یافته است، نه، بلکه پژوهشگران و منتقدان هنوز هم با پرسش‌هایی که از حدود ۱۵۰ سال پیش مطرح بوده، درگیر هستند. از جمله این که « ادبیات تطبیقی چیست؟ » « چگونه می‌توان به تحقیق پرداخت؟ » « روش چیست؟ » « معیار و ملاک‌ها کدام است؟ » « اگر ادبیات هر ملتی صاحب آثار ماندگار و دارای اصول و معیارهایی است، اصول و معیارهای ادبیات تطبیقی چیست؟ و آثار معتبر در این زمینه کدام است؟ » « پژوهشگر ادبیات تطبیقی چگونه و چه آثاری را برگزیند و تطبیق دهد؟ » « آیا ادبیات تطبیقی خود دانشی مستقل است یا شاخه‌ای از مطالعات علوم انسانی است؟ » اینها و بسیاری از این گونه پرسشها عوامل باز دارنده‌های هستند که اجازه نمی‌دهند پژوهشگران منویات خود را با فراغ بال پیش ببرند. از این رو ست که ما از سال (۱۹۵۰ م) به این سو از آنچه « رنه ولک » به « بحران ادبیات تطبیقی » تعبیر کرد.^۸ می‌شنویم.

همچنان که اشاره شد، اصطلاح ادبیات تطبیقی از همان آغاز شکل‌گیری محلّ نزاع بود. و گرایشها و مناقشات شدید موافق و مخالف را برمی‌انگیخت. بندتو کروچه (Benedetto Croce) منتقد ایتالیایی ضمن انتقاد شدید از این اصطلاح سخت مخالف تصویب آن به عنوان رشته‌ای مستقل بود و عقیده داشت که « هیچ رشته‌ی مطالعاتی بی‌روح‌تر و کسل‌کننده‌تر از آن نیست. » وی ادبیات تطبیقی را مناسب حوزه‌ی مطالعات تاریخ ادبی می‌دانست و معتقد بود « ادبیات تطبیقی بفرنج‌سازی و سرپوش گذاشتن بر حقیقتی آشکار است. »^۹

در مقابل چارلز میلز گیلی (Charles Mills Gayley) از بنیانگذاران ادبیات تطبیقی

آمریکای شمالی اعلام کرد که اساس کار پژوهشگر ادبیات تطبیقی این است که:

« ادبیات را به عنوان یک رسانه‌ی فکری ممتاز و مکمل و جلوه‌ای مشترک از انسانیت بپذیرد که بی تردید از طریق موقعیت‌های اجتماعی فرد و به وسیله‌ی تأثیرات: نژادی، تاریخی، فرهنگی، محیطی، زبانی، فرصت‌های اجتماعی، و موانع و محدودیت‌ها، بدون توجه به دوره و هیئت و پوشش و ملیت متمایز می‌شود و از نیازهای مشترک و آرمان‌های انسان و استعداد‌های مشترک روانی و فیزیولوژیکی سرچشمه می‌گیرد.»^{۱۰} فرانسوا ژوست (Francois Jost) منتقد فرانسوی هم در سال (۱۹۷۴م) مدعی شد که «ادبیات ملی به خاطر چشم‌انداز محدود و ساختگی‌اش نمی‌تواند خود را به عنوان شاخه‌ی مطالعاتی مطلوب مطرح کند، در حالی که ادبیات تطبیقی که فراتر از یک رشته‌ی دانشگاهی می‌نماید، نگاهی فراگیرتر از دنیای دانش به ادبیات است، و در واقع ادبیات تطبیقی، بوم‌شناسی انسان‌گرایانه و جهان‌نگری ادبی و مظهر تجلی جهان فرهنگی است.»^{۱۱} در واقع اندیشمندان منتقدی چون ژوست و گیلی، ادبیات تطبیقی را گونه‌ای «کیش جهانی» (World Religion) می‌دانستند، بر این اساس که وقتی محققان کارهای پژوهشی اساسی را در این زمینه برعهده می‌گیرند، همه‌ی تفاوت‌های و اختلافات فکری و فرهنگی را نادیده می‌گیرند. و هنر وسیله‌ای برای ایجاد هماهنگی جهانی تلقی می‌شود. پژوهشگر ادبیات تطبیقی آن هنرمندی است که این هماهنگی را در این قلمرو گسترده، تسهیل می‌کند. از این رو ناگزیر باید توانایی و مهارت‌های لازم را دارا باشد. رنه ولک در الزام محققان به داشتن چنین توانایی‌هایی می‌نویسد «مطالعه‌ی ادبیات تطبیقی ایجاب می‌کند که محققان در زبان‌های گوناگون تبخّر داشته باشند. این کار نیازمند آن است که چشم‌انداز خود را وسیع‌تر و احساسات بومی خود را نادیده بگیریم*، کاری که چندان هم آسان نیست؛ بر این اساس که

* این تعبیر در ترجمه‌ی متن «سرکوب کنیم» آمده است. با احترام به مترجمان تعبیر آنان را به «نادیده بگیریم»

ادبیات در همه جا یکی است، همان گونه که هنر و بشر یکی است»^{۱۲} و پژوهشگر ادبیات تطبیقی همانند سفیری که رسالتی را عهده دار باشد، در ادبیات ملت‌ها به جست و جو می‌پردازد. از پیامدهای آن وسعت بخشیدن به ادبیات قومی و ملی، و ایجاد تعادل و تعامل و برابری فرهنگی است که موجب نزدیکی ملتها و اقوام به یکدیگر و چه بسا منجر به وحدت ملی و وحدت نسبی عالم انسانی می‌گردد.^{۱۳}

از دهه‌ی (۱۹۶۰م) که ادبیات تطبیقی ریشه می‌گیرد و می‌بالد، در پاره‌ای ایده‌ها و پدیده‌ها که ارزش جهانی هم داشتند، خلدشه وارد می‌شود، از جمله در ادبیات که تا آن روز همچون هنر و بشر یگانه تلقی می‌شد. امواج عظیم تفکر انتقادی به سرعت از یک موضوع به موضوع دیگر و از شاخه‌ای به شاخه‌ی دیگر کشیده می‌شود. توجه پژوهشگران از تتبع در زمینه‌ی تطبیق متون و یافتن مشابهت‌ها و قرابت‌ها و از بررسی الگوهای تأثیر میان نویسندگان، به سوی نقش و اهمیت خواننده تغییر می‌یابد. و «خوانندگان غربی به طور معناداری به سوی ادبیات انتقادی و مناقشات ادبی روی می‌آورند. همزمان با گرایش دانشجویان و تحصیل‌کردگان به ادبیات تطبیقی که عقیده داشتند این رشته‌ی مطالعاتی از مرز کشورها فراتر خواهد رفت و فراسوی مرزهای مطالعاتی ادبیات‌های منفرد را درخواهدنوردید، مباحثات و مناقشات در باره‌ی حوزه‌های مطالعاتی این اصطلاح و حتی تعریف آن بی‌آن که فروکش کند، همچنان ادامه یافت. دامنه‌ی این مناقشات و نزاع‌ها تا بدانجا کشید که ادبیات تطبیقی را در نظر آنان به «غول کهن» بدل کرد. و موجب دوری نسل جدید از ادبیات تطبیقی، و روی آوردن آنان به نظریه‌ی ادبی شد.»^{۱۴} در همان حال که توجه و گرایش به ادبیات تطبیقی در میان نسل جدید در غرب رو به کاهش داشت، در سوی

دیگر این رشته از مرزهای مطالعاتی کشورهای اروپایی در می گذشت و در کشورهای دیگر ریشه می دوانید و پیش می رفت. طرحها و ایده های جدید در کشورهایی چون : تایوان، ژاپن، چین، هند در حال شکل گیری بود. به خاطر ارتباط ادبیات تطبیقی با مسأله ی ملی گرایی و گرایش ملت ها به استقلال و علاقه به ملی گرایی، این رشته در بسیاری از کشورهای جهان سوم به ویژه هند با قوت بیشتر گسترش می یافت و پذیرفته می شد. گنیش دوی (Ganesh Devy) با نگاهی خوش بینانه معتقد بود « رشد ادبیات تطبیقی در هند با مسأله ی ملی گرایی هندی به طور مستقیم در ارتباط است . و با توجه به این که ادبیات تطبیقی بر نقش فرهنگ و هویت ملی و تقویت آن تأکید داشته است، تقابل ادبیات تطبیقی و ادبیات ملی که بعضی ها بر آن معتقدند، معنایی ندارد. »^{۱۵} استدلال گنیش دوی از آن جهت که در یافتن سرچشمه های پیدایش اصطلاح ادبیات تطبیقی و موضوعات و مضامین مورد تطبیق می تواند سودمند باشد، با ارزش و قابل تأمل است. نکته ی دیگری که اشاره به آن بی فایده نخواهد بود این است که از نقش و تأثیر « مطالعات مترجمی » در این راستا نمی توان چشم پوشی کرد که حلقه ی ارتباطی میان اندیشه ها و ایده ها و عقاید ملت ها بوده و هست و این خود می تواند موضوع بحث و بررسی جداگانه ای باشد و فرصت مناسب دیگری می طلبد.

نحله ی آمریکایی ادبیات تطبیقی:

آنچه تا به این جا گفته شد، همه در بیان رویکرد نحله ی فرانسوی به ادبیات تطبیقی بود که مبتنی بر مطالعات زوجی (Binary Study) و مقایسه ی متون همسان و یافتن مضامین و موضوعات مشترک یا مشابه در آثار ادبی ملت ها بود و تا دهه ی (۱۹۶۰م) هرملت و قومی که ادبیات تطبیقی را می پذیرفت و بر برگ و بارش می افزود، ریشه و منشأ همان نحله ی فرانسوی

را قوت می‌بخشید. از (۱۹۶۰م) به این سو که نحله‌ی آمریکایی ادبیات تطبیقی شکل می‌گیرد، با رهیافت‌های علمی تر، نحله‌ی فرانسوی را تحت شعاع خود قرار می‌دهد و به تعبیری «شکوه و اقتدار آن را می‌شکند»^{۱۶} و با پیدایش نحله‌ی آمریکایی ادبیات تطبیقی، این شاخه‌ی مطالعاتی دوباره رونق می‌گیرد و قلمرو مطالعاتی آن از نو تعریف می‌شود. و بدین‌گونه از بحرانی که سالها گریبان‌گیر آن بود، خارج می‌شود و حیاتی نو را آغاز میکند.

هنری رماک (H.Remak) که نحله‌ی آمریکایی ادبیات تطبیقی را مطرح و اصول و مبانی آن را تبیین کرد، در مجموعه مقالاتی که به سال (۱۹۶۱م) در باره‌ی ادبیات تطبیقی چاپ و منتشر کرد، تعریفی نو از ادبیات تطبیقی ارائه و مبانی و معیارهای آن را مشخص کرد و به بیان تفاوت‌های آن با نحله‌ی فرانسوی پرداخت:

« ادبیات تطبیقی مطالعه‌ی ادبیات در فراسوی مرزهای کشوری مشخص و مطالعه‌ی روابط میان ادبیات از یک سو و حوزه‌های دیگر دانش‌ها و علوم و معارف و باورها و عقاید از سوی دیگر است از قبیل: هنر، (مثل نقاشی، مجسمه سازی، معماری، موسیقی و...) فلسفه، تاریخ، علوم اجتماعی (مثل اقتصاد، سیاست، جامعه شناسی) دین، علوم و... خلاصه این که ادبیات تطبیقی مقایسه و تطبیق ادبیاتی مشخص با ادبیات و دیگر معارف انسانی موجود در میان ملتها و اقوام دیگر است.»^{۱۷} رماک با ارائه‌ی این تعریف از ادبیات تطبیقی و بیان اصول و معیارهایش، آن را از نحله‌ی فرانسوی متمایز دانست و عقیده داشت که رویکرد پژوهشگران فرانسوی به ادبیات تطبیقی، تنگ‌نظرانه و متکی بر مستندات مبتنی بر واقعیت است و این‌گونه استدلال می‌کرد که پژوهش‌های تطبیقی محققان فرانسوی که از رویکرد « اثبات‌گرایانه» (Positivism) در فلسفه مایه می‌گرفت عاری از « تخیل » بود. وی ادبیات تطبیقی

را بر خلاف نظر منتقدان و پژوهشگران فرانسوی نه رشته‌ای مستقل، که دانشی «میان‌رشته‌ای» (Interdisciplinary) و در حقیقت پلی می‌دانست میان آثار ادبی ملت‌ها، که همانند رشته‌ی مطالعات فرهنگی به پژوهش و بررسی می‌پردازد. همچنین در حالی که پژوهشگران نحله‌ی فرانسوی در مطالعات خود بر «محصول (یا اثر)» (Product) نظر و تأکید داشتند، رویکرد هنری رماک پیرامون مسأله‌ی « روند (یا فرایند)» (Process) متمرکز بود. رماک در اصول بنیادی خود از طرح مسأله‌ی ملی‌گرایی که احياناً موجب بروز تنش و تشنج می‌شد، دوری‌گزید و در تعریفی هم که پیش‌تر نقل افتاد، وی آگاهانه به جای اصطلاح ملی‌گرایی، از واژه‌ای کشور استفاده می‌کند که واژه‌ای است بی‌طرفانه و موجب تنش و تشنج سیاسی هم نمی‌شود. از این منظر می‌توان گفت که تعریف رماک از ادبیات تطبیقی اگر چه به یقین آخرین و کامل‌ترین تعریف از این دانش نوپا نیست و نخواهد بود، اما از آن جهت که سیاست‌زدایانه است، با طبیعت علم و دانش‌های انسانی، سازگارتر می‌نماید. این برابری سیاست‌زدایی از شاخصه‌های اساسی تعریف رماک از نحله‌ی آمریکایی ادبیات تطبیقی و یکی از معیارهای آن در مقایسه با نحله‌ی فرانسوی و از دلایل پذیرش و نفوذ و رشد آن در مراکز علمی دنیا به حساب می‌آید.

نتیجه :

با توجه به آنچه گذشت، نقد و نظر‌ها در باره‌ی ادبیات تطبیقی بعد از این دو رویکردی که به اجمال اشاره شد، همچنان ادامه می‌یابد و فراز و نشیب‌های فراوانی را پشت سر می‌گذارد. تا دیروز که برخی آن را خاموش و از بین رفته می‌پنداشتند و گروهی آن را در

قلمرو مطالعات فرهنگی، و برخی دانشی مستقل، و برخی دانشی « میان‌رشته‌ای » قلمداد می‌کردند، امروزه گروه دیگری از منتقدان بر این باورند که ادبیات تطبیقی گونه‌ای « روش‌شناسی » است که از طریق آن « نفوذ و تأثیر متون به حوزه‌ی فرهنگ‌های گوناگون پژوهش و بررسی می‌شود. »^{۱۸}

یادداشت‌ها :

۱- گویارد، ام، اف، *ادبیات تطبیقی*، ترجمه‌ی علی اکبر خان محمدی، تهران، پازنگ ۱۳۷۴
صص ۱۶-۱۷ .

۲- خطیب، حسام، *آفاق الادب المقارن عربیاً و عالمیاً*، مصر، دارالفکر معاصر، (۱۴۲۴هـ /
۲۰۰۳م) ص ۵۰

۳ - Bassnett , Susan , *Comparative Literature . A Critical*
Intrroduction. Blackwell , therd edition , ۱۹۹۷. Pp۱۳-۱۷ .

۴ - Ibid , p ۳۱ .

۵- Ibid , p. ۱ .

۶- Ibid , p , ۱ .

۷- ر. ک : درودیان، ولی الله، *سرچشمه‌های الهام شاعران*، تهران، نشر چشمه، ۱۳۶۹.

۸- Wellk , Rene , *Concepts of Criticism*. NewHeaven and London .
Yale University Press. Pp, ۲۸۲-۹۵ .

۹- Bassnett , Susan . op . cit. P ۳ .

۱۰- Ibid . p ۳ .

۱۱- Ibid . p . ۳- ۴ .

۱۲- ولک، رنه، و وارن، آوستن، *نظریه‌ی ادبیات*، ترجمه‌ی ضیاء موحد و پرویز مهاجر، انتشارات علمی و فرهنگی، چ ۲، ۱۳۸۲ ص ۴۶ .

۱۳- زرین کوب، عبدالحسین، *نقش برآب*، چ ۳، تهران، سخن، ۱۳۷۴، ص ۳۱۴ .

۱۴- Bassnett, susan . op . cit . p, ۵

۱۵- Ibid . p ۵, ۸

۱۶- Ibid . p , ۳۱ .

۱۷- خطیب، حسام، *آفاق الادب المقارن*، عربیاً و عالمیاً، پیشین، ص ۵۰ .

۱۸- *A Dictionary of Cultural and Critical Theory* . Edited by Michael Payne. Blackwell. ۱۹۹۶ .p .۱۱۴ .